

## گریز از پوچی

طاعون، این روزها شاید بیشتر از همیشه خوانده شود. دلیلش هم وجود مهمان ناخوانده‌ای به نام کروناویروس و همه‌گیری‌اش است.

یک روز صبح، مردم شهر «اوران» متوجه می‌شوند تعداد موش‌های شهر زیاد و زیادتر می‌شود. چند نفری بیمار می‌شوند و عده‌ای به کام مرگ می‌روند. دکتر ریو، شخصیت اصلی داستان خبر شیوع بیماری طاعون را اعلام می‌کند و شهر قرنطینه می‌شود. مرگ بی‌رحمانه، اوران را محاصره کرده و حالا هر کدام از اهالی باید بین مرگ و زندگی، فرار یا ماندن و مبارزه کردن، راهی را انتخاب‌کنند. تصمیمی که با مرگ و زندگی دیگران گره خورده است.

در این شرایط شبیه به حال و روز امروز جهان، یکی می‌خواهد به مردم کمک کند. دیگری فقط می‌خواهد خودش را نجات دهد. یک نفر هم فرصت را غنیمت می‌شمارد و اجناس مورد نیاز مردم را احتکار می‌کند که گران بفروشد. عده‌ای می‌خواهند فرار کنند. افراد دیگری هم در هر شرایطی، خوشبختی و سلامت خود را بر بیماری و مرگ دیگران مقدم می‌دانند. خاصیت شیوع یا سرایت طاعون مرگ‌آور این است که درون انسان‌ها را افشا می‌کند. انسان‌هایی که قبل از این بیماری در قالب اجتماع، مذهب و اخلاق با هم زندگی می‌کردند، بعد از شیوع، از این لایه‌ها بیرون می‌آیند و فقط هرطور منافع‌شان تامین شود، زندگی می‌کنند.

آلبر کامو که نگاه فلسفی و سیاسی در آثارش موج می‌زند و گاهی حتی پررنگ‌تر از خود داستان هم می‌شود، در طاعون نشان می‌دهد انسان به‌تنهایی قادر به انجام کاری نیست. باید جماعتی از انسان‌ها باور داشته باشند که برای بقا باید کنار هم بمانند و به یکدیگر کمک‌کنند. کامو یاری‌گری را مهم‌ترین راه نجات انسان‌ها می‌داند. اوران، شهری که در کتاب گرفتار طاعون می‌شود، گویی تمثیلی از فرانسه در زمان اشغال نازی‌هاست. کامو حمله آلمان‌ها را به فرانسه همچون طاعون کشنده‌ای می‌داند که برای مبارزه با آن، همه باید بسیج شوند. کامو سال‌های پایانی زندگی‌اش را وقف اقدامات بشردوستانه کرد و در سال ۱۹۵۷ موفق به دریافت جایزه نوبل ادبی شد. او در زمان خود یکی از جوان‌ترین برندگان این جایزه و اولین نویسنده از قاره آفریقا بود که موفق به دریافت نوبل شده بودند، اما هنوز سه سال از دریافت این جایزه نگذشته بود که سال ۱۹۶۰ در یک تصادف رانندگی کشته شد. گفته می‌شود کامو با آثارش یکی از پیشگامان فلسفه

هیچ‌انگاری یا پوچ‌گرایی است. نویسنده‌ای که راه حل فرار از پوچی زندگی را در پذیرفتن آن می‌داندست و جالب توجه اینجاست که رمان طاعون یکی از امیدوارانه‌ترین آثار کاموست. او در این کتاب راه رستگاری و نجات بشر را در همکاری و همبستگی می‌داند. طاعون در واقع، داستان ایستادگی قهرمانان معمولی کتاب در مقابل مرگ است.



درباره زنان شاهنامه و نوع رفتار آنها  
در زبان فردوسی

## مادران شاهنامه چگونه رفتار می‌کنند؟

پسران

۳. در عزای فرزندشان که در جنگ کشته شده

فرانک تا وقتی فریدون، جوانی برومند می‌شود کنارش حاضر است، اما از وقتی پسرش روی تخت شاهی می‌نشیند به‌تدریج جایش را به ارنواز و شهرناز می‌دهد و از سرانجامش چیزی نقل نشده است. فرنگیس هم تا وقتی فرزندش بزرگ می‌شود کنار اوست و از جانش محافظت می‌کند، اما بعد از عبورش به همراه گیو و کیخسرو از مرز آبی بین توران و ایران دیگر خبری از او نمی‌شنویم.

ارنواز و شهرناز و ماه‌آفرید و مادر زال و مادر سیاوش و مادر شغاد، تنها وظیفه‌شان در داستان فرزندزایی بوده. از جریره بعد از تولد پسرش دیگر اسمی نمی‌آید تا وقتی لشکر ایران به سرداری توس، در جریان خونخواهی سیاوش به کلات می‌رسند و این مادر و پسر به داستان باز می‌گردند و هنگام جان دادن فرود به بالینش می‌رود و ناله و زاری می‌کند و بعد مرگ فرزندش همه چیز را به آتش می‌کشد یا کتایون که در نقش مادر یک‌جا بر سر موضوع جانشینی پسر و سپس در عزای اسفندیار در داستان حضور دارد و بعد از آن دیگر هیچ نشانی از او در شاهنامه نمی‌بینیم.

از شاخصه‌های مهم رابطه مادر - پسر در شاهنامه رازداری و مورد اعتماد بودن مادر است. پسر، نقشه‌ها و اهداف و اسرار و دغدغه‌هایش را فقط به مادر می‌گوید. مثلاً فریدون فقط به فرانک می‌گوید که قصد نبرد با ضحاک را دارد یا اسفندیار این را که اگر گشتاسپ، پدرش، تاج و تختش را با میل خودش به او ندهد بدون رضایت او بر تخت شاهی خواهد نشست، تنها به مادرش می‌گوید.

مادران شاهنامه معمولاً پسران خود را نصیحت هم می‌کنند و وقتی پسر به آنها عمل می‌کند نتیجه‌اش معمولاً پیروزی و موفقیت است. مثل فرانک که وقتی از تصمیم فریدون برای کشتن ضحاک باخبر می‌شود، او را در آن برهه زمانی (به خاطر عدم توان رودرویی بالشکر بزرگ ضحاک) منع می‌کند و فریدون پندش را می‌پذیرد و صبر می‌کند و در موقعیتی مناسب بر ضحاک پیروز می‌شود.

جامعه باستانی ایران مردسالار بوده و زنان در آن جایگاه خاصی نداشتند، اما در همین اوضاع فرهنگی نگاه به مادر با نگاه به زن متفاوت بوده و حتی مردان زن‌ستیز به مادران خود احترام می‌گذاشتند و از مادرانگی حمایت می‌کردند.

هرچند نقش مادران در شاهنامه مقطعی است و سرنوشت‌شان نامعلوم، یعنی بعد از این‌که نقش‌شان را در قصه انجام دادند از ماجرا حذف می‌شوند و از سرنوشت آنها اطلاعی به خواننده داده نمی‌شود، اما منزلت مادر در شاهنامه بر همه ارجحیت دارد.

فرزندان به‌خصوص پسرها بیشتر رابطه محبت‌آمیز و صمیمی و همراه احترام با مادر خود دارند، در حالی که رابطه‌شان با پدرانشان رابطه‌ای از جنس بالادست و زیردست است.

در شاهنامه رابطه مادر - پسر از مادر - دختری پایدارتر، عمیق‌تر و دوطرفه‌تر است. هرازگاهی که صحبت از مادر و دختر شده در مواردی آمده که به ازدواج آنها مربوط بوده. مثلاً یکی داستان سیندخت رودابه و یکی جریره و گلشهر. تازه در ماجرای اول شاهد رابطه‌ای یکطرفه هستیم چون رودابه مادرش را امین نمی‌داند و راز عشقش را فقط به خدمتکارانش می‌گوید. سیندخت خودش به ماجرا مشکوک می‌شود و حرفش را پیش می‌کشد و وقتی متوجه علاقه رودابه به زال می‌شود از هیچ تلاشی برای رسیدن این دو به هم فرو نمی‌گذارد و حتی جان خودش را هم به خطر می‌اندازد.

در ماجرای دوم هم می‌بینیم که گلشهر به دستور همسرش، پیران ویسه، دخترش را برای عروس شدن و به خانه بخت رفتن آماده می‌کند.

به‌طور کلی مادران شاهنامه در سه برهه از زندگی شاهان و پهلوانان حضور دارند:



نقیسه سادات موسوی

شاعر

۲. در بزرگ کردن فرزند یتیم یا بی‌سرپرست و مساله جانشینی